قرآن و غلوّ دربارهٔ پیامبران

غلّو از دیدگاه قرآن کریم

یکی از تعالیم ارزشمند قرآن کریم دوری گزیدن از غلّو دربارهٔ برگزیدگان خداست چنانکه به مسیحیان می‌فرماید:

﴿ یَـٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَـٰبِ لَا تَغۡلُواْ فِي دِينِكُمۡ غَيۡرَ ٱلۡحَقِّ ﴾ (المائده: ۷۷)

«ای اهل کتاب، به ناحقّ در دینِ خود غُلُوّ مکنید».

﴿ يَـٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَـٰبِ لَا تَغۡلُواْ فِي دِينِكُمۡ وَلَا تَقُولُواْ عَلَى ٱللَّهِ إِلَّا ٱلۡحَقَّۚ إِنَّمَا ٱلۡمَسِيحُ عِيسَى ٱبۡنُ مَرۡيَمَ رَسُولُ ٱللَّهِ ﴾ (النساء: ۱۷۱)

«ای اهل کتاب، در دین خود غُلُوّ مکنید و بر خدا جُز حقّ نسبتی مدهید، جُز این نیست که مسیح – عیسی بن مریم – فرستادهٔ خدا بوده است (نه فرزند خدا)».

قرآن کریم در موارد گوناگون از کاستی‌های پیامبران سخن به میان آورده تا بندگان خدا در حقّ ایشان به مبالغه دچار نشوند چنانکه دربارهٔ آدم علیه السلام می‌فرماید:

﴿ وَعَصَىٰٓ ءَادَمُ رَبَّهُۥ فَغَوَىٰ ﴾ (طه: ۱۲۱)

«آدم خدای خود را نافرمانی کرد پس گمراه شد».

و دربارهٔ نوح علیه السلام می‌فرماید:

﴿ يَـٰنُوحُ إِنَّهُۥ لَيۡسَ مِنۡ أَهۡلِكَۖ إِنَّهُۥ عَمَلٌ غَيۡرُ صَـٰلِحٍۖ فَلَا تَسۡـَٔلۡنِ مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٌۖ إِنِّيٓ أَعِظُكَ أَن تَكُونَ مِنَ ٱلۡجَـٰهِلِينَ ﴾ (هود: ٤٦)

«ای نوح، همانا وی (پسرت) از خاندان تو نیست، او عملی ناشایست است! پس چیزی را که درباره‌اش دانشی نداری از من درخواست مکن، من تو را اندرز می‌دهم که از نادانان مباشی».

و درباره ابراهیم علیه السلام می‌فرماید:

﴿ قَالَ أَوَلَمۡ تُؤۡمِنۖ قَالَ بَلَىٰ وَلَـٰكِن لِّيَطۡمَئِنَّ قَلۡبِي) (البقره: ۲۶۰)

«(خدا به ابراهیم) گفت مگر ایمان نیاورده‌ای؟ (ابراهیم) پاسخ داد: چرا ولیکن برای آنکه دلم آرام شود».

و دربارهٔ موسی عليه السلام می‌فرماید:

﴿ قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمۡتُ نَفۡسِي فَٱغۡفِرۡ لِي ﴾ (القصص: ١٦)

«(موسی) گفت: «ای خداوند من، همانا که من بر خود ستم کردم پس مرا بیامرز».

و دربارهٔ یونس(عليه السلام) می‌فرماید:

﴿ فَلَوۡلَآ أَنَّهُۥ كَانَ مِنَ ٱلۡمُسَبِّحِينَ لَلَبِثَ فِي بَطۡنِهِۦٓ إِلَىٰ يَوۡمِ يُبۡعَثُونَ ﴾(الصّافّات: ١٤٤ و ١٤٣)

«اگر او (یونس) از تسبیح‌کنندگان نبود، تا روزی که مردم برانگیخته می‌شوند (روز رستاخیز) در شکم آن (نهنگ) می‌ماند».

و دربارهٔ خاتم پیامبران صلى الله عليه وآله وسلم می‌فرماید:

﴿ وَٱسۡتَغۡفِرۡ لِذَنۢبِكَ وَلِلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ ﴾ (محمّد: ٩)

«برای گناه خودت و مردان مؤمن و زنان با ایمان، آمرزش بخواه».

و نیز می‌فرماید:

﴿ عَفَا ٱللَّهُ عَنكَ لِمَ أَذِنتَ لَهُمۡ ﴾ (التّوبه: ٤٣)

«خداوند از تو درگذرد، چرا به ایشان اجازه دادی؟».

و می‌فرماید:

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَآ أَحَلَّ ٱللَّهُ لَكَ ﴾ (التّحریم: ١)

«ای پیامبر چرا (بر خود) حرام می‌کنی آن چه را که خدا برایت حلال کرده است؟».

قرآن مجید نشان می‌دهد که دانش پیامبران محدود بوده و حتی به هنگام حضور در دنیا از برخی از امور دنیوی آگاه نبودند. به عنوان نمونه دربارهٔ نوح عليه السلام می‌فرماید: وی به کسانی که پیشنهاد می‌نمودند اطرفیان خود را طرد کن، پاسخ داد:

﴿ وَمَا عِلۡمِي بِمَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ إِنۡ حِسَابُهُمۡ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّي لَوۡ تَشۡعُرُونَ وَمَآ أَنَا۠ بِطَارِدِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ﴾ (الشُّعراء: ١١٢ و ١١٣ و ١١٤)

«من چه می‌دانم که آنها چه می‌کرده‌اند؟ حساب ایشان جُز بر عهدهٔ خداوندم نیست اگر درک کنید، و من طردکنندهٔ مؤمنان نیستم».

و دربارهٔ ابراهیم عليه السلام می‌فرماید که فرشتگان خدا را نشناخت:

﴿ فَقَالُواْ سَلَـٰمًاۖ قَالَ سَلَـٰمٌ قَوۡمٌ مُّنكَرُونَ ﴾ (الذّاريات: ۲۵)

«پس (فرشتگان) او را سلامی گفتند، (ابراهیم) گفت: سلام، گروهی ناشناخته»!.

و دربارهٔ موسی عليه السلام می‌فرماید به برادرش هارون عليه السلام اعتراض کرد که چرا در برابر گوساله‌پرستان خاموشی گرفتی و از عذر او با خبر نبود:

﴿ وَأَلۡقَى ٱلۡأَلۡوَاحَ وَأَخَذَ بِرَأۡسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُۥٓ إِلَيۡهِۚ قَالَ ٱبۡنَ أُمَّ إِنَّ ٱلۡقَوۡمَ ٱسۡتَضۡعَفُونِي وَكَادُواْ يَقۡتُلُونَنِي فَلَا تُشۡمِتۡ بِيَ ٱلۡأَعۡدَآءَ وَلَا تَجۡعَلۡنِي مَعَ ٱلۡقَوۡمِ ٱلظَّـٰلِمِينَ ﴾(الأعراف: ۱۵۰)

«(موسی) الواح را (از دست) افکند و سرِ برادش (هارون) را گرفت و به سوی خود می‌کشید (هارون) گفت: ای پسر مادرم! همانا این قوم مرا ناتوان ساختند و نزدیک بود مرا بشکند، پس دشمنان را از (احوال) من شاد مکن و مرا همکار ستمگران قرار مده».

و دربارهٔ سلیمان عليه السلام می‌فرماید که پرنده‌ای (هُدهُد) اطّلاعاتی برای وی آورد که از آنها بی‌خبر بود:

﴿ فَقَالَ أَحَطتُ بِمَا لَمۡ تُحِطۡ بِهِۦ وَجِئۡتُكَ مِن سَبَإِۭ بِنَبَإٖ يَقِينٍ ﴾

(النَّمل: ۲۲)

«پس (هدهد به سلیمان) گفت که من از چیزی اگاهی یافتم که تو از آن با خبر نشده‌ای و از شهر سبأ باخبر قطعی نزد تو آمده‌ام».

و دربارهٔ لوط عليه السلام می‌فرماید فرشتگان إلهی را نشناخت و گمان کرد که از زمرهٔ آدمیانند:

﴿ وَلَمَّا جَآءَتۡ رُسُلُنَا لُوطٗا سِيٓءَ بِهِمۡ وَضَاقَ بِهِمۡ ذَرۡعٗا وَقَالَ هَـٰذَا يَوۡمٌ عَصِيبٞ ﴾ (هود: ۷۷)

«چون فرستادگان ما به سوی لوط آمدند، وی از (آمدن) ایشان اندوهگین و دلتنگ شد و گفت این روز سختی است».

و بالآخره دربارهٔ خاتم پیامبران عليه السلام می‌فرماید منافقان مدینه را نمی‌شناخت چنانکه می‌خوانیم

﴿ وَمِنۡ أَهۡلِ ٱلۡمَدِينَةِ مَرَدُواْ عَلَى ٱلنِّفَاقِ لَا تَعۡلَمُهُمۡۖ نَحۡنُ نَعۡلَمُهُمۡ ﴾

(التَّوبه: ۱۰۱)

«برخی از اهل مدینه در نفاق ثابت قدمند، تو آنها را نمی‌شناسی، ما آنان را می‌شناسیم».

و نیز:

﴿ وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يُعۡجِبُكَ قَوۡلُهُۥ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَيُشۡهِدُ ٱللَّهَ عَلَىٰ مَا فِي قَلۡبِهِۦ وَهُوَ أَلَدُّ ٱلۡخِصَامِ ﴾ (البقره: ٢٠٤)

یعنی: «از میان مردم کسی است که گفتار (زاهدانه)اش دربارۀ این زندگی دنیا تو را به شگفتی می‌آورد و خدا را بر آنچه در دل دارد گواه می‌گیرد در حالی‌که سرسخت‌ترین دشمنان است».

محدودیّت آگاهی پیامبران در هنگامی بود که انبیاء عظام (عَلَیهِمُ السَّلام) در این جهان می‌زیستند و ارتباط با مردم جهان برای آنها میسّر بود تا چه رسد به هنگامی که درگذشته‌اند و به جهان دیگر رهسپار شده‌اند! که قرآن مجید نشان می‌دهد آنان، پس از مرگشان از احوال مردم دنیا بی‌خبرند و حضور و احاطۀ علمی بر احوال ایشان ندارند چنانکه یکی از آن بزرگمردان مدّت صد سال از جهان رخت بربست و چون زنده شد چنین پنداشت که یک روز یا نیم روز از عمرِ دنیا سپری شده است:

﴿ فَأَمَاتَهُ ٱللَّهُ مِاْئَةَ عَامٖ ثُمَّ بَعَثَهُۥۖ قَالَ كَمۡ لَبِثۡتَۖ قَالَ لَبِثۡتُ يَوۡمًا أَوۡ بَعۡضَ يَوۡمٖۖ قَالَ بَل لَّبِثۡتَ مِاْئَةَ عَامٖ ﴾ (البقره: ٢٥٩)

«خدا (مدّت) صد سال او را میراند سپس زنده‌اش ساخت و بدو گفت: چقدر درنگ کردی؟ (وی) پاسخ داد یک روز یا بخشی از روز! (خدا) گفت بلکه صد سال درنگ کردی».

همچنین دربارۀ ناآگاهی و بی‌خبری عیسی عليه السلام از احوال امّتِ خود پس از وفاتش می‌فرماید که عیسی عليه السلام در روز رستاخیز خواهد گفت:

﴿ وَكُنتُ عَلَيۡهِمۡ شَهِيدٗا مَّا دُمۡتُ فِيهِمۡۖ فَلَمَّا تَوَفَّيۡتَنِي كُنتَ أَنتَ ٱلرَّقِيبَ عَلَيۡهِمۡۚ وَأَنتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ شَهِيدٌ ﴾ (المائده: ١١٧)

«من زمانی‌که در میان آنها می‌زیستم بر ایشان گواه بودم سپس چون مرا وفات دادی، تو خود بر آنها مراقب بودی و تو بر هر چیزی گواهی».

و دربارۀ عموم رسولان عليهم السلام نقل می‌فرماید که در روز رستاخیز پیامبران از اجابت مردم در برابر دعوتِ خود اظهار بی‌اطّلاعی می‌کنند چنانکه می‌فرماید:

﴿ يَوۡمَ يَجۡمَعُ ٱللَّهُ ٱلرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَآ أُجِبۡتُمۡۖ قَالُواْ لَا عِلۡمَ لَنَآۖ إِنَّكَ أَنتَ عَلَّٰمُ ٱلۡغُيُوبِ ﴾ (المائده: ١٠٩)

«روزی (را بیادآر) که خدا فرستادگانِ (خود) را گِرد می‌آورد سپس از ایشان می‌پرسد که چگونه دعوت شما (ازسوی مردم) پاسخ داده شد؟ گویند ما را (در این‌باره) دانشی نیست همانا تو خود دانندۀ امور پنهانی».

با وجود این آیات محکمات و کلمات بیّنات، کسانی که به اصطلاح قرآنی «زَیغ» در دل دارند یعنی میل به باطل در آنها راه یافته است، انبیاء و اولیاء خدا عَلَیهِمُ السَّلام را همه جا حاضر و ناظر دانسته از احوال خلق آگاه می‌پندارند و بدانها متوسِّل می‌شوند و برای اثبات این آگاهی به اموری استدلال می‌کنند که با اندکی تأمّل، فساد و بطلان آنها روشن است. از جمله می‌گویند:

پیامبر خدا ﷺ شاهد روز رستاخیز است و شاهد نمی‌تواند از احوال خلق بی‌خبر باشد!

جواب آنست‌که: پیامبر گرامی اسلام ﷺ شاهد بر ابلاغ رسالت است نه شاهد بر اعمال مردم. چنانکه مؤمنان هم به تصریح قرآن، شاهد هستند ولی واضح است که از کارهای نهانی مردم اطّلاعی ندارند. دلیلِ شاهد بودن آنها از قرآن مجید، فراوان است از جمله:

﴿ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِٱللَّهِ وَرُسُلِهِۦٓ أُوْلَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلصِّدِّيقُونَ ۖ وَٱلشُّهَدَآءُ عِندَ رَبِّهِمۡ ﴾ (الحدید: ١٩)

«کسانی که به خدا و رسولان او ایمان آوردند، آنان همان صدّیقان و گواهان نزد خداوند خود هستند».

و نیز:

﴿ لِّتَكُونُوا شُهَدَآءَ عَلَى ٱلنَّاسِ ﴾ (البقره: ١٤٣)

«تا گواهان بر مردم باشید».

و نیز:

﴿ وَتَكُونُواْ شُهَدَآءَ عَلَى ٱلنَّاسِ ﴾ (الحجّ: ٧٨)

«گواهان بر مردم باشید».

گاهی می‌گویند: اعمال امّت، بر پیامبر خدا ﷺ عرضه می‌شود و او از همۀ کارها باخبر می‌گردد به دلیل آیۀ:

﴿ وَقُلِ ٱعۡمَلُواْ فَسَيَرَى ٱللَّهُ عَمَلَكُمۡ وَرَسُولُهُۥ وَٱلۡمُؤۡمِنُونَ ﴾

(التّوبه: ١٠٥)

«بگو عمل کنید که خدا و رسولش و مؤمنان، عمل شما را خواهند دید».

جواب آنست‌که: این نوع اعمال را علاوه بر خدا و رسولش، مؤمنان نیز می‌بینند چنانکه در آیهٔ شریفه بدین امر تصریح شده است؛ و این اعمال، همان اعمال ظاهری شمرده می‌شود که متخلّفانِ روزگارِ پیامبر ﷺ لازم بود در آینده انجام دهند به دلیل فعل مستقبل **(فَسَیَرَی)** که در آیهٔ شریفه آمده است و آیهٔ مزبور دربارهٔ متخلِّفان از جهاد آمده که برای عذرخواهی نزد رسول اکرم ﷺ می‌آمدند و خدای تعالی می‌فرماید اگر شما راست می‌گویید به عمل پردازید که آینده نشان خواهد داد و خدا و رسولش و مؤمنان، اعمال شما را خواهند دید چنانکه در همین سورهٔ کریمه می‌فرماید:

﴿ یَعْتَذِرُونَ إِلَیْکُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَیْهِمْ ۚ قُل لَّا تَعْتَذِرُواْ لَن نُّؤْمِنَ لَکُمْ قَدْ نَبَّأَنَا ٱللَّهُ مِنْ أَخْبَارِکُمْ ۚ وَسَیَرَی ٱللَّهُ عَمَلَکُمْ وَرَسُولُهُۥ ﴾

(التّوبه: ٩٤)

«چون بسوی ایشان باز گردید نزد شما عذر می‌آورند، بگو عذر نیاورید که هرگز شما را باور نداریم و خداوند ما را از اخبارتان آگاه کرده و خدا و رسولش عمل شما را خواهند دید».

غلّو از دیدگاه حدیث نبوی

گاهی می‌گویند: روایات نشان می‌دهند که پیامبر خدا ﷺ از احوال ما آگاه است!

جواب آنست‌که اوّلاً روایات مزبور به حکم مخالفت با قرآن، مردود می‌باشند و ثانیاً آن روایات، «مُعارِض» دارند یعنی روایات دیگر نشان می‌دهند که پیامبر اکرم ﷺ از احوال شخصی امّتِ خود آگاه نیست. مثلاً در روایت آمده که یاران پیامبر ﷺ از او پرسیدند ای رسول خدا، مردمی را که پس از ما می‌آیند و اسلام می‌آورند، در روز رستاخیز چگونه می‌شناسی؟ پیامبر فرمود آنها را از روشنی صورت و اعضای وضوی ایشان خواهم شناخت و نفرمود که از اعمال و باطن همگی آگاهی دارم: **فَقالُوا کَیفَ تَعرِفُ مَن لَم یَأتِ بَعدُ مِن اُمَّتِکَ یا رَسُولَ الله؟ فقال: أرَأیتَ لَو أنَّ رَجُلاً لَهُ خَیلٌ غُرٌّ مُحَجَّلَةٌ بَینَ ظَهرَی خَیلٍ دُهمٍ بُهمٍ أ لایَعرِفُ خَیلَهُ؟ قالُوا: بَلی یا رَسُولَ الله. قال: فَإنَّهُم یَأتُونَ غُرّاً مُحَجَّلِینَ مِنَ الوُضُوءِ»** (التّاجُ الجامِعُ لِلأصُول، ج ١، ص ٤٥، چاپ مصر). یعنی: «(یاران پیامبر از او) پرسیدند چگونه کسانی از أمّتِ خود را که هنوز نیامده‌اند (در روز رستاخیز) می‌شناسی؟ فرمود: مرا خبر دهید که اگر مردی اسبی سپید پا، داشته باشد در میان اسبان سیاه، آیا اسب خود را نمی‌شناسد؟ گفتند: چرا ای رسول خدا. فرمود: ایشان (امّت من) با چهره‌ها و پاهای سپید و نورانی از آثار وضوء (در رستاخیز) خواهند آمد.».

و نیز در حدیث معراج در کتب سیره و تاریخ نقل شده که جبرئیل ﷷ چون پیامبر اسلام ﷷ را به ارواح انبیاء ﷶ معرّفی می‌نمود. آنها از بعثت وی در زمین خبر نداشتند و می‌پرسیدند: مگر محمّد مبعوث شده است؟ **قالُوا مَن هذا یا جِبریلُ؟ فَیَقُولُ: مُحَمَّدٌ فَیَقُولُونَ: أَ وَ قَد بُعِثَ؟ فَیَقُولُ نَعَم! فَیَقُولُونَ حَیّاهُ اللهُ مِن أَخٍ وَ صاحِبٍ** (سیرۀ ابن هشام، ج ۲، ص ٤۹، چاپ مصر). «گفتند: ای جبریل، این شخص کیست؟ پاسخ داد: محمّد است. گفتند: آیا اومبعوث شده است؟ گفت آری. گفتند: خدا (این) برادر و رفیق ما را زنده و باقی دارد» و احادیث دیگر...

گاهی به خواب متوسّل می‌شوند و می‌گویند چون رسول خدا ﷺ را در رؤیا دیده‌ایم پس روح ما با ایشان ارتباط یافته است!

جواب آنست‌که: در بسیاری از مواقع، اشخاصی را در رؤیا دیده‌ایم و چون رؤیای خود را برای آنها بازگو می‌کنیم به شگفتی می‌افتند و معلوم می‌شود که از رؤیای ما خبر ندارند در حالی‌که اگر روح ایشان با ما ارتباط یافته و به خواب ما آمده بود. باید خودشان آگاه باشند! گیرم که رؤیای ما، از جمله رؤیاهای صادقانه باشد ولی به چه دلیل روح مطهر پیامبر ﷺ با ما تماس گرفته است؟ ممکن است خداوند متعال، صورتی از پیامبر (ﷺ) را در ذهن ما الهام فرموده باشد نه آنکه، رسول اکرم (ﷺ) جهان والاتر را رها کرده و به سراغ ما آمده باشد چنانکه در احادیث آمده رؤیای صادقه، الهامی از سوی خداوند است **الرُّؤیَا الصّالِحَة مِنَ الله** (التّاج، ج ٤، ص۳۰٦) «رؤیای راست از سوی خدا است».

گاهی می‌گویند: رسول خدا ﷺ با کفّاری که در بدر کشته شده بودند سخن گفت و به یاران خود فرمود: **لَقَد سَمِعُوا ما قُلتُ لَهُم!** «آنچه را که به ایشان گفتم: آنها شنیدند»! و از اینجا نتیجه می‌گیرند که مردگان قبور، سخنان ما را می‌شنوند و بنابراین حق داریم بدانان توسّل جوییم.

جواب آنستکه این روایت را همسر پیامبر عائشه، ردّ کرده و گفته است: **اَلنّاسُ یَقُولُونَ: لَقَد سَمِعُوا ما قُلتُ لَهُم وَ إنَّما قالَ رَسولُ الله ﷺ لَقَد عَلِمُوا** (سیرۀ ابن هشام، ج ۲، ص ۲۹۲ و تاریخ طبری، ج ۲، ص ٤٥٦ چا پ بیروت). یعنی: «مردم می‌گویند (پیامبر فرمود:) آنچه را که به آنها گفتم شنیدند ولی رسول خدا ﷺ فرمود: آنچه را که گفتم، آنها دانستند (و نفرمود: آنها شنیدند)» مقصود پیامبر اکرم ﷺ این بود که کفّار پس از مرگ، از حقیقت تعالیم من آگاه شدند مانند آنچه که وارد شده است: **النّاسُ نِیامٌ فَإذا ماتُوا انتَبَهُوا**. یعنی: «مردم در خوابند چون بمیرند، بیدار می‌شوند». سپس عایشه برای تأیید روایت خود، آیه‌ای از قرآن کریم را قرائت کرد که می‌فرماید:

﴿ إِنَّكَ لَا تُسۡمِعُ ٱلۡمَوۡتَىٰ ﴾ (النّمل: ۸۰)

«(ای پیامبر) تو به سمع مردگان، سخن نتوانی رساند».

این آیهٔ شریفه، کُفّار معاند را به مردگان تشبیه فرموده است و اگر مردگان، سخنان پیامبر ﷺ را شنیده و تصدیق کرده بودند، خداوند سبحان، کفّارِ سخن نشنو را به مردگان سخن شنو، تشبیه نمی‌فرمود! به علاوه، در خطابات شفاهی لازم نیست که همیشه مخاطب، سخنانِ متکلِّم را بشنود چنانکه در سلام واپسین نماز یعنی **(اَلسَّلامُ عَلَیکُم وَ رَحمَةُ اللهِ وَ بَرَکاتُهُ) هنگامی که** مسلمین حضور ندارند تا سخن ما را بشنوند با وجود این، به شکلِ خطاب می‌گوییم: «**اَلسَّلامُ عَلَیکُم...**». اساساً اگر صفات مردگان را با زندگان یکسان بپنداریم، هم با عقل و هم با وحی به مخالفت برخاسته‌ایم که می‌فرماید:

﴿ وَمَا يَسۡتَوِي ٱلۡأَحۡيَآءُ وَلَا ٱلۡأَمۡوَٰتُ ﴾ (فاطر: ۲۲)

«زندگان و مردگان برابر نیستند».

وَالسَّلامُ عَلی مَنِ اتَّبَعَ الهُدی